

بحث ماهیت و تفسیر ماهیت (۶)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ألا ترى أنَّ الأشياءَ التي ليست بينها علاقةٌ ذاتيةٌ ليسَ وجودُ بعضها و لا عُدْمها في مرتبةٍ وجودٍ الآخر أو عديمه على أنَّ نقيضَ وجود الشيء في مرتبةٍ من المراتب دفع وجوده فيها بأن تكونَ المرتبة ظرفاً للمنفى لا للنفي أعنى رفع المقيد لا الرفع المقيد^۱.

در بحث سلب و صف و قید از ماهیت عرض شد

که در مرتبه ماهیت که همان مرتبه ذاتی آن است که

نفس الامر گفته می شود، در آنجا ماهیت نسبت به

اوصاف وجودی لا اقتضاء است چه اوصاف مع

الوجود و چه اوصاف به شرط وجود، در هردوی

اینها ماهیت نسبت به اینها لا اقتضاء است. بله!

ماهیت نسبت به ذاتیات خودش متصف به اقتضاء

است و مقتضی ذاتیات خودش است اما نسبت به

ظرف وجود یعنی اقتران به وجود یا اشتراک وجود،

ماهیت لا اقتضاء است لذا می شود سلب شیء و

سلب سلب شیء از آن صفات و قیدهایی که ماهیت

متصف و مقید به آن است بشود. لحاظ حیثیت در

اینجا ما را به این مرتبه راهنمایی می کند **الماهية من**

۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۷.

حیث هی، لا الماهیةُ الموجودةة و لا الماهیةُ بشرطِ الوجود خود ماهیت در اینجا فی حدّ نفسه اقتضاء عدم تعجب را می کند و نسبت به عدم تعجب و همین طور نسبت به تعجب لا اقتضاء است.

عرض شد که مسئله امتناع نقیضین و قاعده نقیضین و متناقضین همیشه در اوصاف وجودیه است نه در اتصاف ماهیت به مرتبه در همان مرتبه خودش. فرض کنید که در اشیاء وجودی هم همین مطلب را تصور می کنید، الآن دو شیء وجودی را تصور کنید؛ یکی این کتاب و یکی این میکروفون هایی که الآن اینجا هستند، اینها دو امر وجودی هستند و هیچ ارتباطی هم به هم ندارند همان طور که وجود این کتاب از نقطه نظر تحصیل و تحقق خارجی نسبت به این شیء لا اقتضاء است چه این تحقق داشته باشد یا نداشته باشد، این کتاب ارتباط و علاقه ای ندارد؛ هیچ علاقه ای بین وجود کتاب و این دستگاه ها نیست، اینها باشند یا نباشند کتاب برای خودش حکم خاصّ خودش را دارد و این نسبت به موضوعاتی است که موضوعات موجوده هستند ولکن بین آنها علاقه علیت و سببیت

نیست.

وجود علاقه بین علت و معلول

بله! در مسئله علیت بین علت و معلول علاقه هست که وجود یکی اقتضاء وجود دیگری را می‌کند و نفی یکی اقتضای نفی دیگری را می‌کند؛ اگر علت نباشد معلول نیست و اگر علت باشد معلول هست یعنی علت تامه که جزء اخیرش تام باشد. در آنجا قاعده تناقض می‌آید که یا علت در آنجا موجب تحصیل معلول است و یا عدم العله موجب رفع معلول است، اینکه در یک زمان هم وجود علت، موجب باشد و هم عدم العله موجب وجود معلول باشد در این صورت مسئله، مسئله تناقض است.

اضافه بر این مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید که اصلاً در بحث تناقض مسئله سلب به رتبه برمی‌گردد یعنی برگشت رتبه ما در این قضیه به اتصاف و سلب اتصاف به یک شیء است. ما در سلب همان‌طور که در جلسه قبل عرض کردیم، در سلبی که می‌خواهد به مرتبه بخورد آن سلب را به مقید می‌زنیم نه اینکه خود سلب را مقید کنیم، وقتی که می‌گوییم: **الإنسانُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ لَيْسَ**

بِمَتَّعِبٍ، این رفع تعجب از انسان مقید به آن مرتبه خودش است نه از انسان فی حدّ نفسه ولو اینکه این انسان مقارن با وجود باشد. انسان مقید به مرتبه، انسانی که مقصود از او فقط ماهیت در نظر است و منظور از مطرح کردن او فقط ذاتش مطرح است، آن انسان **لَیْسَ بِمَتَّعِبٍ**.

بنابراین در فردی که برای این قضیه آورده می شود که می گوئیم: **لَیْسَ الْإِنْسَانُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** **بِمَتَّعِبٍ** یا **لَیْسَ الْإِنْسَانُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ بِضَاحِكٍ** یا **لَیْسَ الْإِنْسَانُ مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ بِكَاتِبٍ**، در اینجا این «**لَیْسَ**» به انسان مقید خورده است نه اینکه «**لَیْسَ**» به انسان، بدون لحاظ شیء خورده است یعنی لا اقتضاء. اگر انسان **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** را در نظر بگیریم که همان ماهیت انسان باشد بنابراین «**لَیْسَ**» انسان مقید را برمی دارد که به آن **رَفْعُ الْمَقِيدِ** می گویند. مقید چیست؟ همان انسان است، انسانی که قید حیثیت آمده و برای ما مشخص کرده است که منظور من از این انسانی که در اینجا مطرح می کنم چیست. آیا انسان ولو به شرط وجود است؟ نه، انسان به شرط وجود ضاحک است، **الْإِنْسَانُ إِمَّا**

ضاحکٌ أو لا یا انسان مقارن با وجود است؟
الإنسانُ الموجودُ یعنی مقارن با وجود است که
آن‌هم یا متعجب است یا نیست یعنی **علیٰ کلِّ حال**
انسانی که آبی از وجود نیست، انسانی که آبی از
وجود نیست یعنی **مقترن** با وجود است گرچه
خودش در اینجا به شرط وجود نیست.

پس در صورتی که برای انسان شرط وجود آورده
شود، در آنجا مسئله مشخص است که اوصاف حتماً
باید اوصاف وجودی باشد. انسان به شرط وجود
متحیِّزٌ، انسان به شرط وجود **متعیَّنٌ**، در زمان است.
انسان به شرط وجود **إمّا أسودٌ أو أبيضٌ أو أحمرٌ**
أو أصفرٌ، انسان به شرط وجود **له وزنٌ و له كمٌ و**
کیفٌ و مقدارٌ و وضعٌ، انسان به شرط وجود این
است. یک انسان هم داریم انسان مع الوجود یعنی
انسان ملایم با وجود نه اینکه انسان به شرط وجود،
انسان عدم آبی از وجود، آن انسان [مدنظر است].
انسانی که می‌تواند در خارج وجود پیدا کند، نه این
انسانی که حتماً در خارج هست. در تعریفی که
می‌شود برای اینجا کرد در واقع می‌توانیم سه مرتبه

نفس الأمر در اینجا قرار بدهیم؛ یکی مرتبه هوهویت
 ذات **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** است که این در اینجا بدون
 لحاظ وجود و بدون شرط وجود هست که بحث در
 اینجا به خود ذات ماهیت برمی گردد همین که داریم
 بحث می کنیم که انسان **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ**، **بَقَرٍ مِنْ**
حَيْثُ هُوَ هُوَ، فرش **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ**، کتاب **مِنْ**
حَيْثُ هُوَ هُوَ و جنس **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ**، در اینجا نه
 شرط وجود در موضوع لحاظ شده است و نه اقتران
 با وجود لحاظ شده است. اقتران یعنی **عَدْمُ الْإِبَاءِ**
عَنِ التَّحَقُّقِ وَ عَدْمُ الْإِبَاءِ عَنِ التَّصَوُّرِ، هیچ در
 اینجا لحاظ نشده است. خود انسان فی حدّ نفسه، این
 انسان همین است که در [مورد] آن صحبت می شود
 که ذات شیء در اینجا **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** می مورد نظر
 است، خود ذات بدون لحاظ شیء دیگری.

اشکال به وجه تسمیه کتاب روح مجرد و جواب آن

اسم ذات آمد در این بین چیزی به نظر رسید؛
 کتابی از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به نام
 روح مجرد به الروح المجرد ترجمه شد، ما یک وقت
 یک جایی بودیم و اشکال شد که روح مؤنث است
 و باید الروح المجرده باشد و اتفاقاً در لغت هم روح

را به معنای تأنیث آورده‌اند. در مورد نفس داریم که
 ﴿وَنَفْسٍ ۙ وَمَا سَوَّيْهَا﴾ یا مثلاً داریم که
 ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْكافِرَةُ أَلَمْ نُطَمِّسْ لَكَ كَلِمَاتٍ مِّنْ لَّدُنِّيٰ ۙ أَتَىٰ عَلَىٰ الْإِنسَانِ حَسْرَتٌ مِّمَّا كَفَرَ﴾ * أَرَجَعِي ۙ
 إِلَىٰ رَبِّكِ﴾، در این جاها تأنیث آورده شده است و
 لذا باید الروح المجرده باشد و در ادبیت هم برای
 روح صفت تأنیث آورده شده است. من گفتم که نه
 این مسئله اشتباه است، ما دو برداشت نسبت به روح
 داریم؛ یکی برداشت روحی که متعلق به ماده است
 یعنی در کیفیت مقام تنزل در آنجا تعلق به ماده، تدبیر
 بدن، اداره بدن و امور بدن گرفته است که در آنجا
 همان تعبیر به نفس می‌شود و نفس هم مؤنث است
 و در قرآن هم داریم و آنجا جهت تأنیث در او آمده
 است مثل ﴿وَنَفْسٍ ۙ وَمَا سَوَّيْهَا﴾ یا ﴿كُلُّ
 نَفْسٍ ۙ ذَا نَفْسٍ ۙ﴾. در اینجا از دو
 نقطه نظر می‌توان به این مسئله دقت کرد؛ یکی اینکه
 به‌طور کلی رسم و قاعده ادبیات عرب این است که
 در آن اشیاء و اجزایی که در بدن زوج هستند، تأنیث
 آورده می‌شود مثل **أُذُنٌ** در آیه ﴿أُذُنٌ ۙ وَوَعِيَةٌ ۙ﴾ یا
عَيْنٌ و **يَدٌ** و **رِجْلٌ**، ضمیر به تأنیث برمی‌گردد ولی آن

اجزایی که مثل قلب فرد هستند مذکر است و همین طور راجع به کبد و رأس داریم که مذکر هستند و صفت تذکیر آورده می‌شود اما در نفس از باب اینکه خود نفس در بدو خلقت زوج است؛ نفس مرد و نفس زن، در واقع این جنبه زوجیت که بین نفس و مرد و زن هست باعث شده است که خدا به خود نفس که حقیقت انسان و قوه تدبیر است صفت تأنیث برگرداند چون در اصل خلقت [این گونه بوده است].

تلمیذ: اصلش که یکی است!

استاد: دو نفس در اینجا تعلق می‌گیرد، اصلش یکی است ولی وجود خارجی آن دو تا است، اول این نفس، نفس واحده بوده است ولیکن وقتی که تعدد پیدا می‌کند خود نفس مؤنث می‌شود نه اینکه بگوییم که نفس اول واحد است و بعد آن وقت نفس‌های بعدی واحده می‌شوند! وقتی که این نفس در ظهور و بروز خارجی زوج است و مرد و زن دو نفس دارند پس آن صفتی که برای نفس آورده می‌شود صفت مؤنث می‌شود و در اینجا اصل نفس تأنیث پیدا می‌کند. چون بروز اصل دو تا است.

تلمیذ: تأنیث در یک شیء از کجا آمده است؟

استاد: تأنیث در یک شیء را خدا استفاده کرده

است نه اینکه همین طوری ساخته باشیم.

قاعده دربارهٔ انسان به زوج و فرد برمی گردد. چرا

نفس در اینجا این طور است؟ به خاطر این است که

در بدو وجود انسان گرچه نفس واحد است یعنی

ریشهٔ نفس یک نفس است منتها در ظهور خارجی

دو ظهور است یعنی دو نفس و دو تدبیر داریم و دو

نحوه شکل، شمایل، خصوصیات و ظهورات

خارجی داریم و نمی شود انکار کرد. آن وقت صفتی

که برای نفس آورده می شود باید مؤنث باشد و

نمی شود مذکر باشد. این از لحاظ ادبی و بلاغی

است.

مسئلهٔ دیگر اینکه نفس در مقایسه با روح تأنیثش

از این باب است و روح دارای مرتبهٔ عالی و مقام

عالی است، در مسئلهٔ روح بالأخره باید به واسطهٔ

جهت ارتباطش یک جنبهٔ علو داشته باشد و آن نفس

به خاطر مرتبهٔ مادونی که دارد یک مرتبه از آن جنبهٔ

روح پایین تر است، آن روح حیثیت تعلق و ربط

انسان به پروردگار است که آن حقیقت و سرّ انسان است و نفس مقام تدبیر است و مقام تدبیر از مقام تعلق پایین تر است. برای تفاوت بین این دو قضیه در مورد نفس استفاده تائیت شده است و درباره روح استفاده تائیت نمی شود.

لذا وقتی که دقت کنیم می بینیم که بسیاری از ادباء در اینجا اشتباه کرده اند، داریم که در بعضی از موارد روح به لحاظ جنبه تعلقی که به پروردگار دارد ﴿نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ مذكر آورده شده است. در این وصفی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آورده اند، آن جنبه تعلقی را در اینجا مورد لحاظ قرار داده اند نه جنبه تدبیر بدن. بله، اگر روح در مقام تدبیر بدن بود باید الروح المجرده گفته می شد که همان حیثیت نفسانی لحاظ شده است چون در اینجا بالاتر از این مورد نظر است و اعلاّی از مرتبه نفس و تدبیر است و نفس همان حیثیت ربطیه بین انسان و پروردگار است که ﴿نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است لذا در اینجا آن جنبه باید مجرد آورده شود که به عنوان مذكر است لذا در آیه شریفه می فرماید: ﴿نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ نه «لها»

یعنی وقتی که آن روح من آمد و آن را تبدیل به انسان کرد آن وقت در اینجا موقعیت مذکر پیدا می کند یعنی آن حیثیت روحی باعث تذکیر شده است. «لَهُ» گفته شده است یعنی آن جنبه روحیت من او را به شکل انسانیت درآورده است پس او باعث مذکر بودنش شده است.

قبل از روح هیچ چیز نیست و قبل از ﴿نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هیچ چیزی وجود ندارد نه نفسی و نه تعلقی بلکه فقط یک مجسمه است؛ گل و خاک است و بعد که این روح تعلق می گیرد با خودش تدبیر را هم می آورد، تدبیر را که آورد اسم او را نفس می گذارند! تفکر و تعقل را که آورد اسم او را مقام عقل می گذارند! صورت مثالی را که آورد اسم او بدن مثالی می شود! تمام اینها را یکی یکی با خود می آورد و قبل از آمدن او گل است. ﴿أَنْيَ ۙ أَخَ ۙ لُقُ ۙ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيِّ ۙ الطِّينِ ۙ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيِّرًا ۙ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ پس در اینجا روح است که به این قوام می دهد و **حَقِيقَةُ الشَّيْءِ بِصُورَتِهِ لَا بِمَادَّتِهِ**. بنابراین وقتی که روح در این می آید، به این

وجود خارجی و قوام خارجی می‌دهد و وقتی که روح در آنجا است می‌شود بگوییم که مذکر یا مؤنث است؟! دیگر مذکر یا مؤنث معنا ندارد.

تلمیذ: «فیه» برای چیست؟

استاد: «فیه» به لحاظ بعد و متأخر است یا به این تراب می‌خورد، خاک است یا به شیء می‌خورد یک شیئی که هیچ خاکی در اینجا جسم و لحم است، قبل از اینکه روح به جنین تعلق بگیرد، چیست؟ هیچ چیزی نیست.

تلمیذ: در ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ تذکیر به

این جهت است یا به جهت صفت مشبّه است؟

استاد: روح الامین به خاطر این است که مقام او مقام اعلاّی از مقام ملائکه است به خصوص خود ملائکه و خود ملک و خود آن، جنبه تذکیر و تانیث ندارد. خود ملک فی حدّ نفسه مذکر است چون مقام و موقعیت او موقعیت تانیث و موقعیت نزول مرتبه بشری نیست و در آنجا اصلاً کیفیت مذکر و مؤنث معنا ندارد. حقیقت ملک در صورت نمی‌آید تا اینکه به واسطه آن صورت شکل‌گیری تانیث و تذکیر باشد. بله! ملائکه وقتی که جمع بسته می‌شوند

مؤنث می شوند و لکن خود ملک فی حدّ نفسه مذکر است و در قرآن هم مذکر آورده شده است؛ ﴿قُلْ يَتَوَفَّىٰ كُمْ مَلَكَ أَلْ مَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ و ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّىٰ هُمْ أَلْ مَلَا ئِكَةُ﴾، در صورتی که جمع باشد مؤنث است ولی در صورتی که خودش مفرد باشد مذکر است. ملک مقام اعلیٰ از صورت دارد لذا طبعاً موقعیت اشرف پیدا می کند و مذکر آورده می شود. امین در اینجا وصفش هست ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ أَلْ أَمِينُ﴾. در آنجا اصلاً تذکیر و تأنیث نیست، در مقام ملائکه که عقول منفصله هستند تذکیر و تأنیث نیست منتها از باب ضیق خناق باید یک ضمیری برگردانده شود مثل خدا، مگر خدا مذکر یا مؤنث است؟ نه، معنا ندارد چون صورت ندارد ولی بالأخره باید به خدا ضمیر «هی» برگردانیم که دل زنها خوشحال شود! حقوق بشر است دیگر! بگوییم که تا حالا خدا «هو الله» بود حالا به خاطر شما «هی الله» می گوییم! دیگر چه می گوید؟! «هی الله لا الله الا هی لها الأسماء الحسنی»! کسانی که کتاب آینه جمال و جلال نوشته اند و زن را بر مرد ترجیح

دادند و دلیل محکم آوردند، گفته‌اند: علت فزونی و برتری دین زن بر مرد این است که زن در نه سالگی به تکلیف می‌رسد و مرد در پانزده سالگی! یعنی شش سال بعد از تکلیف زن تازه مرد به تکلیف می‌رسد و این دلیل بر این است که زن از نظر ایمان ترجیح دارد!

باید دست اینها را گرفت و به مهدکودک‌هایی که دخترهای نه‌ساله را می‌برند برد و کنار آنها نشاند و گفت که بنشینید تا تکلیف را ببینید که اینها چقدر ایمانشان کامل شده که از عقل و ایمان شما بالاتر است. این بازی کردن با الفاظ است!

اصلاً ما می‌خواهیم بگوییم: حالا که مقام زن بالاتر است و بعد می‌فرمایند که زن از نظر هوش و استعداد هم از مرد بالاتر است خوب ما هم قبول داریم، از نظر ایمان هم که بالاتر است در این صورت بگوییم که **النساء قواماتٌ علی الرجال!** از نظر همه چیز که بالاتر است پس آیه قرآن را هم عوض کنیم! مثل اینکه کار ما خیلی خراب شده است و تا حالا خودمان خیال می‌کردیم که یک چیز دیگر هستیم ولی اخیراً می‌گویند که نه آقا اصلاً شما از زن خیلی

پایین تری و ایمانت هم کمتر است چون شش سال بعد از زن به ایمان می رسی! اینها فراموش کردند که دختر نه ساله به پدرش می گوید که برای من عروسک بخر و اگر نخری نماز نمی خوانم! فراموش کرده اند که [می گوید] اگر پفک نخری نماز نمی خوانم! اگر پفک نخری می خوابد و نمازش را نمی خواند! ظاهراً فراموش کرده اند یا خودشان را به فراموشی می زنند! حالا به خدا می گوئیم: **هی الله الذی لا الله الا هی لها الأسماء الحسنی! یا قل هی الله احد الله الصمده لم تلد و لم تولد و لم تکن لها کفواً أحد! آیه قرآن [از خودمان] می آوریم! [زن] بهتر و بالاتر است! مطلب اینجا است که همان طور که ذات پروردگار مذکر و مؤنث بر نمی دارد، آن روح انسان هم مذکر و مؤنث بر نمی دارد نه اینکه این روح مذکر است اصلاً مافوق مذکر و مؤنث است. چطور در مسئله ماهیت قائل شدیم که ماهیت در مرتبه، نسبت به وصف و سلب وصف لا اقتضاء است، روح انسان هم نسبت به تذکیر و تأنیث لا اقتضاء است، در هردوی اینها [این طور است].**

بنابراین مذکر بودن و مؤنث بودن در عالم نفس و مثال است، وقتی که نفس در عالم ماده باشد یا اینکه بالاتر از او در عالم مثال باشد، در آنجا تذکیر و تأنیث وجود دارد ولی همین که از عالم مثال بالاتر رفت دیگر در آنجا شکل و شمایل حدودیه صوریه برداشته می شود و هردوی اینها تبدیل به یک حقیقت واحد می شوند، در آنجا دیگر مذکر و مؤنث بودن معنا ندارد. لذا در اینجا اگر قرار باشد انسان کتابی را برای یک فردی از اولیاء الهی که زن باشد بنویسد، باید بنویسد الروح المجرد نه چون در اینجا زن است بنویسد الروح المجرده.

منظور مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در تألیف این کتاب تعریف شخصیت مثالی و نفسی ایشان در عالم ماده نبود که بخواهند تأنیث یا تذکیر بیاورند بلکه منظور ایشان اعلائیّت و فوقیت مرتبه روح بوده است و آن را خواستند که آن حیثیت ربطیه به مقام فعلیت رسیده و وصولش به مرتبه فعلیت، عبور از مراتب تذکیر و تأنیث است و مافوق و تجاوز کردن از مرتبه مثال و ملکوت سفلی است و رسیدن به عالم جبروت است که دیگر در اینجا فقط معنا

است و صورت در آنجا راه ندارد و اصلاً نه می شود
مذکر آورد و نه مؤنث آورد را بیان کنند. برای ذات
پروردگار هم نه می شود «هو الله» گفت و نه «هی
الله»، منتها از باب اینکه بالأخره در مقام ارجاع باید
ضمیر برگردد و برای ارجاع و اشاره به آن ذات،
ضمیر اعلا و اشرف اختیار می شود، پس در اینجا هم
باید الروح المجرد باشد نه الروح المجرده، تا اینکه
لحاظ این مسئله در اینجا بشود.

تلمیذ: ...

استاد: یعنی خدا را منفعَل کنیم؟! آنها گمان
می کنند که ملائکه بال دارند و پر می زنند و مو دارند
و مسائل دیگر! اینها تصورشان این گونه است.

تلمیذ: ... فاعلیت را به خودتان منحصر کردید و انفعالیّت را به ذات حق!

استاد: در آنجا فاعلیت و انفعالیّت در همه سلسله
مراتب وجود دارد یعنی در هر مرتبه ای که فاعلیت
است همان مرتبه منفعَل از بالا است و در همان زمان
که منفعَل است نسبت به پایین فاعل است،
نمی توانیم بگوییم از یک نظر مذکر است و از جهت
دیگر مؤنث، این معنا ندارد. مگر اینکه از نقطه نظر
سیر وجودی، تذکیر و تأنیث شکل پیدا کند، وقتی

شکل پیدا کرد آن وقت می شود گفت. و الا هر علتی نسبت به بالایی خودش منفعل و معلول است پس هم باید «هو» بگوییم و هم «هی» بگوییم پس این جنبه انفعالی نمی تواند دلیل باشد، همان جنبه شکل گرفتن و ظهور پیدا کردن است که خصوصیات تفاوت می کند و حالات مختلف می شود و شکل و شمایل عوض می شود و این در مثال هست و از آنجا که بالاتر است در آنجا دیگر آن مسئله نیست.

لذا در روز قیامت دو حیثیت در اینجا ملاحظه می شود؛ حیثیت اول، حیثیت خود صورت داشتن و صوری بودن اشیاء است. در روز قیامت ...، قیامت فقط قیامت معنا و مجرد نیست بلکه قیامت صوری هم هست حالا یا بر بعضی از نظریه ها فقط صورت مثالی است یعنی حشر، حشر مثالی است با تنعمات مثالی یا حشر، حشر جسمانی است با همین خصوصیات جسمانی و همین وضعیت و شرایط فعلی، در هر دو قضیه بالآخره صورت وجود دارد و این صورت یا به شکل صورت تأنیث است یا به شکل صورت تذکیر است. آنهایی که در این دنیا مؤنث هستند در قیامت هم مؤنث حشرونشر پیدا

می‌کنند و روایت هم داریم که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها با چه کیفیتی وارد می‌شوند و می‌گویند اهل محشر چشم‌ها را پایین بیندازند و حضرت مریم و افراد دیگر می‌آیند. مردها هم که در آنجا به همان کیفیت مذکر بودن می‌آیند، در آنجا پوشش ندارند و چادر سرشان نمی‌کنند. این به خاطر لازمهٔ صورت داشتن است بالأخره صورتی که پیدا می‌کند به چه شکلی است؟ وقتی جبرئیل می‌خواهد بر پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم نازل شود بالأخره در این نزول یا باید به صورت مرد نازل شود یا زن، نمی‌شود که به صورت هردو باشد و صورت هردو را داشته باشد! یا به صورت مرد است یا زن. حالا از میان این دو جنبه مرد را انتخاب کرده است و آن‌هم به خاطر جنبهٔ اعلائیت و اشرفیت است البته با توجه به کتاب‌هایی که اخیراً نوشته شده است چون ایمان زن بالاتر است باید به صورت زن زیبای مدینه کنار پیامبر می‌آمد و می‌نشست و سر را در کنار گوش پیامبر قرار می‌داد و آیات را می‌خواند! آن وقت خیلی عالی می‌شد! چون فرمودند که ایمان زن بیشتر است

و شش سال زودتر از مرد است و حتی در کتاب‌ها نوشتند که عقل زن بیشتر است! حافظه او بیشتر است! اصلاً اینها می‌فهمند که عقل چیست؟! ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا أَلَّا تَخْرَبَنَّ﴾

در اینجا گفتند که منظور نسیان است به جهت اینکه زن در منزل زیاد کار می‌کند یادش می‌رود! اگر به کار کردن است پدر مرد بیرون از خانه درمی‌آید! مگر زن در خانه چه کار می‌کند؟! آشپزی و جاروبرقی می‌کند! آن کسی که در بیرون پدرش درمی‌آید مرد است که صبح تا شب [کار می‌کند]؛ اگر مزرعه داشته باشد که بیل می‌زند و اگر چک و سفته داشته باشد در بازار راه می‌افتد!

تلمیذ: عقل زن بیشتر است که در خانه می‌نشیند!

استاد: مسلم است که زن عقلش بیشتر از مرد است و در این شکی نیست! منتها در توجیه آیه گفتند که معنای ﴿تَضِلَّ﴾ نسیان است نه گمراهی! چرا نسیان است؟ فرمودند که به خاطر این است که در منزل کار می‌کند لذا در اینجا نسیان بر او عارض می‌شود و لذا شهادت دوتا به اندازه یک فرد در اینجا قبول می‌شود! بنابراین این طور [توجیه] کردند.

در اینجا جبرائیل وقتی می‌خواهد بیاید، به صورت زن که نیامده به صورت مرد آمده است بالأخره باید در تنازل به یکی از این دو صورت باشد؛ یا به صورت مرد باشد یا به صورت زن. وقتی گاهی اوقات خواب ملائکه را می‌بینید بالأخره خواب را در شکل می‌بینید مگر اینکه آن معنا را تلقی کنید و بدون شکل درک کنید. در شکل یا مذکر است یا مؤنث است و این به خاطر شکل بودنش است، این از این حیث. اما از حیث اینکه در قیامت مسئله، مسئلهٔ اعلای از مذکر و مؤنث بودن است یعنی در قیامت حیثیت تأنیث و تذکیر برداشته می‌شود لذا در قیامت حُجُب و حجاب و فلان و این مسائل دیگر وجود ندارد. آن جنبهٔ نفسیت که جنبهٔ تدبیر بدن است و اقتضاء او ظهور به مظاهر خاصّ برای این تدبیر است در عالم قیامت نیست، در عالم قیامت توالد و تناسل نیست، در عالم قیامت شهوت نیست، در عالم قیامت حقد و کینه نیست، در عالم قیامت حسد نیست، در عالم قیامت و در روز قیامت خصوصیات این عالم نیست و همهٔ اینها مربوط به عالم نفس است، نفس

که از عالم قیامت برداشته شد، بنابراین حجاب برای چه باشد؟! حجاب معنا ندارد.

دو حیثیت در آنجا وجود دارد؛ حیثیت اول حیثیت صورت است که بالأخره صورت باید یا به شکل مرد باشد یا زن و این محفوظ است. حیثیت دوم حیثیت رفع نفسانیت آن موجودات است و آن رفع نفسانیت آنها به رفع آثار و لوازم و تکالیف در عالم آخرت است که در این دنیا مترتب بر آنها بوده است لذا در عالم قیامت آنجا بی‌خیالی است و هر کاری می‌خواهید همین‌جا انجام بدهید آنجا فقط باید تماشا کنید در آنجا از هیچ کاری خبری نیست! تلمیذ: زمانی که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌آید می‌گویند که سرها را پایین بیندازید، این برای چیست؟

استاد: به جهت مقام جلال و عظمت است نه زن بودن! لذا داریم که در حال احتضار پنج تن بالای سر آن شخص - چه مؤمن و چه کافر - می‌آیند و حضور پیدا می‌کنند و حضرت به راوی می‌فرمایند که حضرت زهرا را اسم نبرید که مردم نمی‌توانند بفهمند، «**لا یتحملون!**» [می‌گویند که] که چطور

حضرت زهرا با اینکه زن هستند بالای سر محضر
مرد می‌آیند؟! روایت از امام صادق علیه‌السلام
است.

آن بنده خدا به شخصی گفته بود که می‌خواهی
پیش حضرت رضا علیه‌السلام بروی بگو همشیره
شما در قم هست و زن هستند، شما کمکشان کنید
که دعاهایی که ما می‌کنیم احتیاج به مساعدت شما
دارد که شما هم ایشان را تأیید و کمک کنید و بار
ایشان را بردارید! جدی می‌گویم! بنده خودم در
مجلسی بودم که یکی از آقایان مراجع که رساله
عملیه دارد هم در آنجا بودند و این مطلب را نقل
می‌کردند و ما هم نگاه می‌کردیم، چه بگوییم؟! آقای
که هفتاد یا هشتاد سال در حوزه علمیه درس همه را
رفته است؛ درس آقای بروجردی را رفته و به‌عنوان
اول مقرر درس آقای بروجردی این حرف‌ها را
می‌زند، دیگر باید گفت: **و علی‌السلام**!
بینید معارف ما به‌دست چه کسانی افتاده است!
می‌گوید که بروید به امام رضا علیه‌السلام بگویید که
به خواهرش کمک کند! اینها از ولایت و سیطره

ولایت چه می فهمند؟! چه درکی دارند؟! چه احساسی دارند؟! واقعاً خیلی عجیب است. آن وقت همین افراد در کنار ضریح می ایستند و های های گریه می کنند و اگر شخصی از دور نگاه کند می بیند به به! چه مقامی! چه تقرب و التجائی! چه توسلی! چه بکائی!

حضرت معصومه که الآن دیگر زن نیست! الآن از تأنیث و تذکیر بالاتر رفته است و گذشته است و از اینها رد شده است. مگر دعا الآن به شخص حضرت معصومه برمی گردد؟! اصلاً صاحب ولایت و مجری و مدبر کسی دیگر است! شما حتی در مدینه هم بروید و کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بایستید و التجاء کنید آن کسی که در این دنیا انجام می دهد پسر اوست و خود او نیست! او این کار را انجام می دهد! از امام رضا علیه السلام هم بخواهید و دعا کنید مستجاب می شود ولی آن نفسی که مستجاب می کند امام رضا است یا امام زمان علیهما السلام است؟! امام زمان است. هرجایی [چیزی] بخواهید، آن کسی که کار انجام می دهد امام زمان است.

یک وقت در یکی از این مقالات خواندم که یکی از همین آقایانی که از متولیان حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها است در آنجا مطلبی داشت و نوشته بود که من حاجتی از امام رضا داشتم و مسئله‌ای را تقاضا می‌کردم و برآورده نمی‌شد تا اینکه رفتم و از حضرت معصومه خواستم و برآورده شد. بعداً یک دفعه با شخصی که ایشان هم در قم هستند برخورد کردم حالا ایشان از مکاشفه بوده یا اطلاعی داشته یا چیزی بوده است می‌گوید که همه حاجات را امام رضا برآورده نمی‌کند [و بعضی را] به حضرت معصومه ارجاع می‌کند! این را دلیل می‌گیرد که باید این حاجت در اینجا مطرح بشود و توسط حضرت معصومه [انجام] بشود در حالی که هر دو اشتباه کردند و اصلاً بحث در مورد امام رضا و حضرت معصومه نیست بلکه بحث امام زمان است! اینکه امام رضا برآورده نمی‌کند و به حضرت معصومه ارجاع می‌دهد، اولاً ارجاع به حضرت معصومه یعنی چه؟! معنا ندارد که حضرت، به حضرت معصومه ارجاع دهد!

تلمیذ: ...

استاد: نه، آن به جهت جنبه مظهریت رأفت است اینجا هم ما داریم که اگر به مادر ما توسل پیدا کنید خدا [مستجاب] می کند ولی آن توسل جنبه توجه انسان به آن حقیقتی است که آن حقیقت، سعه رحمتی دارد ولی همان طور که عرض کردم آن فاعلی که انجام می دهد فقط امام زمان است و بس و شخص دیگری نیست! این نفسی که الآن کار انجام می دهد نه پیامبر است، نه امیرالمؤمنین است، نه حضرت زهرا است و نه امام حسن عسکری علیهم السّلام بلکه امام زمان است و بس.

تلمیذ: اینکه به شخص دیگری ارجاع می دهند [دلیلش چیست؟!]

استاد: این به خاطر توجه انسان است چون ما موجود ضعیف هستیم و چون نفس ما یک نفسی است که صور را مختلف می بیند از نقطه نظر کیفیت توجه در ارجاع به اینها تفاوت می کند مثلاً یکی را بهتر می بینیم و بیشتر مانوس هستیم و این باعث می شود که جنبه فاعلی ما تقویت شود والا برای آنها فرقی نمی کند.

تلمیذ: ...

استاد: آنها هم همین طور است امام صادق که این

کار را انجام می‌داد از این طرف به اَبان و هرکس دیگری می‌گفت که اگر من بخواهم چه می‌کنم، این به خاطر توجه دادن مردم به این سمت است. این همه روایات داریم که به زیارت امام رضا علیه‌السّلام بروید به خاطر توجه دادن به سمت مظاهر ولایت است و باید هم باشد.

تلمیذ: اولیا خدا ... اینکه انسان به امام زمان توسل کند ...

علت به زیارت ائمه رفتن اولیاء

استاد: نه، بالأخره خود مظاهر هم هست. اولیاء خدا که به زیارت امام رضا می‌روند خیال می‌کنید به زیارت ضریح و در و دیوار می‌روند؟! حقیقت امام رضا کجاست؟! این زیارت رفتنِ اینها اظهار ادب نسبت به این ساحت است همان طوری که قلب انسان باید متصل باشد، بدنش هم باید از نقطه نظر ادب یک جا متوجه باشد، کجا متوجه باشد؟! همین قبور ائمه علیهم‌السّلام، غیر از اینجا [جای دیگری نیست]. وقتی به مکه می‌روید برای چه می‌روید؟! مگر کعبه غیر از سنگ و خاک است؟! این سنگ و خاک در کوه هم هست. در آنجا به مناسبت خصوصیت بدن ولیّ خدا - بالأخره بدن ولیّ خدا مقدس است -

جلوات بیشتر است والاّ ولایت امام رضا که ولایت محدود نیست اطلاق است و الآن هم در این اتاق ولایت امام رضا هست، چرا حال و هوای آنجا بیشتر است؟ به خاطر تناسب حکم و موضوع است. امام رضا ولایتش هست ولی بدنش آنجاست. همین بدن و ارتباط ظاهر و باطن اقتضاء استجلاب انوار بیشتر در آن مکان را می کند لذا در خود حرم قوی تر است و در رواقها و در صحن ضعیف تر است و در خیابان بیایید ضعیف می شود و به جلو که بیایید قوی تر می شود، حال و هوای خود گنبد در جایی نیست در حالی که این یک بدن است، بدن امام حسین علیه السّلام هست و روح امام حسین که آنجا نیست، به خاطر همان تعلق بدن و روح طبیعی است که جلب برکت در آن مکان بیشتر است و فرق می کند.

خود شما وقتی که با بزرگان و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - رفت و آمد داشتید، نشستن و کنار ایشان بودن با وقتی که در دور بودید یکی بود؟! این یک چیزی است که ظاهر است و انسان احساس می کند، این آثاری است که برای این تعلقات انسان پیدا می شود. خدا انسان را موجود

نفسی قرار داده و موجودی که دارای تعلقات و ربط است و انسان باید این خصوصیت تکوینی را پاس بدارد و به آن ارزش بدهد همین خصوصیتی که در این قرار داده شده است. بله! یک وقتی اتفاق می افتد که انسان در مرتبه خاصی قرار می گیرد که رفتن و نرفتن برایش فرق ندارد و آن حکم خاص خودش را دارد. مرحوم قاضی در زمانی نشسته بود و برای او آمدن، زدن، بردن و کشتن تفاوتی نداشت، این یک زمان بود و زمانی هم در اواخر عمرش روز عاشورا کنار خیابان می رفت و می ایستاد و عمامه را برمی داشت و جلو می رفت تا بلکه کسانی که قمه می زنند، قمه به سر او هم بخورد! این هم یک حال است. خودش قمه نمی زند چون می گوید که از نظر شرعی نمی توانم بزنم و مسئله قمه زدن برای او اشکال دارد. حالا اگر به سر ما خورد دیگر اشکال ندارد، سرمان را جلو می آوریم بلکه بخورد! این چه حالی است؟! این دو جنبه است؛ این جنبه، جنبه جامعیت است جامعیت و بقاء، اقتضاء این حالت را می کند. آن طور باشیم یک تکلیف است و این طور

باشیم تکلیف فرق می‌کند، خصوصیات فرق می‌کند،
حال و هوای انسان فرق می‌کند و وضعیت و حال
انسان در ابتهال و التجاء او متفاوت است.

اطلاقی بودن ولایت ائمه علیهم‌السّلام

آقای حداد و بزرگان - رضوان الله تعالی علیهم -
که به زیارت امام رضا علیه‌السّلام می‌رفتند مثل ما که
نبودند، ما فقط ضریح و طلا و نقره می‌بینم ولی آنها
که می‌رفتند در زیارت امام رضا امام زمان می‌دیدند
که در آنجا حضور دارد نه اینکه فقط توجه خود را به
خود امام رضا و شکل منحصر کنند، امام رضا که
شکل ندارد! ولایت امام رضا که محدود نیست!
ولایت امام رضا ولایت اطلاقی است و از اول
خدائیت خدا بوده است و تا آخر هم خواهد بود و
محدود به زیر قبه نیست منتها از نظر توجه ظاهر که
الآن این روح در این بدن قرار دارد، او در مقام توجه،
به زیارت این بدن می‌آید که از این بدن هم متأثر و
متبرک شود والا آن آقای حداد و مرحوم آقا در خود
گنبد امام رضا، امام زمان را می‌دیدند منتها نه امام
زمان با صورت بلکه آن ولایت را احساس می‌کردند!
این یکی از ظلم‌هایی است که توسط ما بر حضرت

رفته است و ما نتوانستیم مردم را نسبت به این قضیه آشنا کنیم! فقط یک نیمه شعبانی بیاید و مجلسی درست کنیم و حالا هم که اسمش را دکترین مهدویت می گذاریم! مسخره بازی است! چه کسانی می روند و چه صحبت هایی هم می کنند!

اتفاقاً روزی این قضیه را به مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - گفتم که من خیال می کنم که در این مسائل و در این اوضاع در تمام این رفت و آمدها و جریانات، آن چیزی که ظلم به آن رفته است، حضرت است. فرمودند که بله همین طور است حضرت مظلوم واقع شدند! هر غلطی می کنیم گردن امام زمان می اندازیم و می گوئیم که امام زمان اداره می کند! خب امام زمان آمریکا را هم اداره می کند! اگر قرار بر اداره کردن است فقط ایران نیست همه جا را اداره می کند، مگر فقط ایران است؟! اگر ایران را اداره کند که وای به حال امام زمان! خدا به داد ما برسد از دست این امام زمان! گوشت کیلویی هجده تومان شده کیلویی ده هزار تومان! پناه بر خدا! امام زمان اداره کرده و کار به کجا رسیده است! باید

برویم به امام زمان مدیریت یاد بدهیم!

یک روز مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در بیمارستان بودند و فردی مراجعه کرده بود و گفت که مریض داریم - فکر کنم پدر یا مادرشان بود - یک دعایی بفرمایید. فرمودند که من دعا می‌کنم ولی شاید یک طرفه بشود! گفته بود منظور ما هم همین است چون الآن در اذیت است! خواندند و هنوز از درب بیرون نیامده بودیم که صدای شیون بلند شد! انگار عزرائیل منتظر بود مرحوم آقا حمد بخوانند و از این بلا تکلیفی دربیاید! اولیاء خدا که حمد می‌خوانند این طرف را راه می‌اندازند؛ او آمادگی ندارد، با حمد خواندن اشتیاق را در او بالا می‌برند و وقتی اشتیاق بالا رفت آماده می‌شود و خودش می‌رود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد